

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به ادله خاصه در باب تعارض بود یا اصطلاح دیگر اخبار علاجیه، عرض شد که مرحوم نائینی در اول متعرض شد به اخبار تخییر و توقف و اینها، ما هم به تبع ایشان چون بناست مبنای کار ما کتاب ایشان باشد به همین مبنا وارد بحث می شویم. عرض شد که در باب ششم از ابواب مقدمات جامع الاحادیث در جلد یک ایشان متعرض این روایات شدند.

عرض کردم دیروز به این جا رسید ما سه تا عنوان را از هم جدا کردند، حالا نائینی پشت سر هم آوردند، یکی روایاتی که در آن توقف دارد، یکی روایاتی که تخییر دارد، یکی روایاتی که عنوان احتیاط دارد، عنوان احتیاط یکی است، دیگه خیلی بحث هم نمی خواهد. اصولا ما هم قاعدتا بحث نداریم، همان روایت عوالی اللثالی است که از زراره عن ابی جعفر نقل کرده که فوق العاده باطل است و قابل بحث هم نیست.

ما برای این که بحث روشن تر بشود این دو طائفه را از هم جدا کردیم، یکی روایت تخییر و یکی هم روایت توقف. اما روایت توقف همین طور که خود نائینی هم ذکر فرمودند ایشان توقف را از ذیل روایت عمر ابن حنظله، دارد إذا کان کذلک فارجئه حتی تلقی امامک فإن الوقوع عند الشبهات خیرٌ من الاقتحام فی الهلکات.

این روایت، عرض کردیم هنوز هم نفهمیدیم چرا مرحوم آقای بروجردی چون این جلد مقدمات زمان ایشان چاپ شده، این حدیث عمر ابن حنظله را در اول باب از کتاب فقیه نقل کردند، با این که خب می دانیم معروف تر بین اصحاب ما همان نقل مرحوم کلینی است، ایشان مسئله کلینی را، روایت کلینی را در آخر باب قیاس آوردند، باب بعدی، باب هفت، ایشان روایت کلینی را در این صفحه ای که من دارم، به این چایی که من دارم ۳۷۹ تا ۳۸۱، از آن هم چیزی در نمی آید که حالا رفع قیاس باشد و توضیحاتی دیروز راجع به این قسمت عرض کردیم.

آنچه که الان می شود تعرض بکنیم چون این بحث روایت را باید مفصلا متعرض بشویم ان شا الله تعالی.

این روایت در کتب ثلاثه آمده و مشایخ ثلاثه حدیث را نقل کردند، کلینی در دو جا نقل کرده، در جلد اول در اصول و در جلد هفتم لکن در این کتاب جامع الاحادیث از جلد هفتمش نقل نکرده چون در جلد هفتمش در باب همان جامع الاحادیث نقل کرده، این جا نقل نکرده، چون جلد هفتم فقط صدر روایت است، چون گفتیم روایت سه بخش است، اولش ولایت فقیه، بعد اختلاف قاضیین و بعد هم اختلاف روایات. به قول آقایان ترجیح و مرجحات.

مرحوم کلینی در این کتاب هر سه بخشش را نقل کرده، شیخ طوسی هم چون کتاب علم ندارد، در همان کتاب قضا هر سه بخشش را آورده، مرحوم شیخ طوسی یک مقداریش هم از طریق کلینی آورده که ان شا الله توضیحاتش را عرض می کنیم پس کلینی از یک طریق آورده، شیخ صدوق ظاهرا احتمالا از طریق دیگری آورده، شیخ کلینی از راه دیگری آورده، البته باز با طریق کلینی در سه تا از روات تا قبل از عمر ابن حنظله مشترک می شوند اما از راه دیگری آورده، یکی یکی توضیحات اینها را عرض خواهیم کرد، مقابله نسخ را ان شا الله عرض خواهیم کرد چون الان نمی خواهیم وارد این بحث بشویم.

و بحث صدر حدیث که راجع به ولایت فقیه است عاداتا در بحث ولایت متعرض می شویم نه اینجا، حالا چون مکاسب بیع خواهد آمد ان شا الله توفیقی بود در آنجا باز متعرض بحث ولایتش می شویم، فعلا در این جا جای آن بحث نیست، آن هم یک مشکلاتی دارد صدر روایت و باز تاکید کردیم که مرحوم صدوق صدر روایت را ذکر نکرده، از ظاهر عبارت صدوق چنین در می آید که ایشان قاضی تحکیم را قبول دارم مثل مرحوم آقای خوئی. البته آقای خوئی این روایت را قبول نکردند، صدوق هم نیاورده، آقای خوئی هیچیش را قبول نکردند، سه بخشش را قبول نکرده، صدوق فقط بخش اول را قبول نکرد و قائل به قاضی تحکیم شد، آقای خوئی سه بخشش را قبول نکردند لکن گفتند اگر روایت سندا تمام باشد آن وقت دلالت بر قاضی منصوب می کند لکن ضعیف است، لذا قائل نشدند، این راجع به روایت.

نکات فنی دارد و مخصوصا نکات فهرستی لطیفی را هم ما اضافه می کنیم و آن این که راوی اخیر، حالا من الان اجمالش را می گویم چون می خواهم بعد توضیح بدهم و آن این که راوی اخیر عمر ابن حنظله است اما مصدر اول نیست، اولین راوی، راوی اول، من اخیر گفتم اشتباه بود، اولین راوی عمر ابن حنظله است اما اول مصدر نیست چون عمر ابن حنظله کتاب ندارد، دقت فرمودید؟ و لذا هم مرحوم نجاشی متعرض آن شده، بعضی ها گفتند این معلوم می شود ضعیف بوده که نجاشی متعرض حالش نشده، نه متعرضش نشده چون کتاب نداشته، به خاطر کتاب.

یا اگر هم کتاب داشته کتابش در اجازات نیامده، یا اگر هم در اجازات آمده در اجازاتی که در اختیار شیخ نجاشی بوده نیامده چون بعضی اجازات در اختیار شیخ طوسی بوده و بعضی ها هم در اختیار نجاشی، مشترک هم زیاد دارند.

یکی از حضار: نقل که می کنند، طریق نمی دهند، وقتی طریق نمی دهد معلوم

آیت الله مددی: نه معلوم می شود یا اصلا کتابش در فهرس اصحاب، نام کتاب بر او نیاوردند، غیر از طریق له کتاب نگفتند، چون ایشان گاهی می گوید له کتاب.

البته در فهرس اصحاب ما به طور متعارف، مگر کتب تاریخ باشد و سیره باشد، به طور متعارف نمی گفتند له کتاب و طریق ندهند، آن جایی که اسم کتاب را می بردند و طریق نمی دادند ظاهرا بیشتر جاهایی بوده که کتاب در خارج بوده اما در اجازات نبوده، مثل همین کتاب علی ابن اسماعیل میثمی کتاب النکاح، این در خارج موجود بوده اما در اجازات نیامده، این ظاهرش این طور است یعنی آنی که غالب است این است.

یکی از حضار: شیخ طوسی اصلا اسمش را نمی آورد

آیت الله مددی: اما نقل می کند، در کتاب نکاح زیاد از آن نقل می کند، اما به هر حال شیخ اسمش را هم نمی برد اما در واقع موجود بوده

یکی از حضار: اما مرحوم نجاشی اسمش را می برد اما طریق نمی دهد.

آیت الله مددی: آن کتاب امامت هر دو طریق ندارند، شیخ طوسی اسم می برد، و معذک طریق ندارد، به کتاب دیگر هم طریق ندارد.

علی ای حال این مطلب ان شا الله واضح شد و چون داوود ابن الحسین صاحب کتاب است به احتمال قوی مصدر اولیه کتاب ایشان است، به احتمال قوی و مصدر متوسط کتاب صفوان است که از کتابهای مشهور و کتاب بسیار معتبری، جامع است، کتاب بسیار معتبری را در فقه صفوان داشته، صفوان ابن یحیی، بسیار مرد بزرگوار و جلیل القدری است که کتابی هم در فقه داشته.

علی ای حال ظاهراً مصدر دوم کتاب مرحوم صفوان باشد. آن چه که الان نمی خواهیم وارد بحث بشویم، بعد ان شا الله ما باز متعرض می شویم آیا این نسخه ای که از کتاب صفوان، اگر مال صفوان باشد به ما رسیده نسخه شاذی است یا نه؟ چون ما یک مسئله دیگری که داریم شذوذ نسخه و اشتباه نسخه است، ببینیم نسخه شاذ بوده؟ مشهور بوده؟ و ما توضیحاتی راجع به این کتب مثل کتاب ابن ابی عمیر، کتاب صفوان، بزنی، اینها را عرض کردیم که آن نسخه مشهور اینها چه بوده.

آیا این روایت جز نسخ مشهور بوده یا نه؟ مصدر متاخر هم خب کتاب کافی است، کتاب صدوق است، احتمالاً کتاب نوادر المصنفین جز مصدر متاخر حساب بشود، محمد ابن علی ابن محبوب و کتاب شیخ طوسی تهذیب.

پس می شود برای این حدیث مصدر اول، متوسط، متاخر تصور کرد یعنی روشن است، به نظر ما خیلی ابهام ندارد. ابهامی که دارد آیا این نسخه ای که این الان از آن نقل شده نسخه شاذی از کتاب صفوان بوده یا نه؟ آیا مشکل شذوذ فهرستی دارد یا ندارد؟ ان شا الله در محل خودش.

به هر حال مرحوم نائینی و دیگران تمسک به ذیل حدیث کردند، بعد که می گوید اینها موافقند کذا، البته بعد از فقد مرجحات، هی چهار پنج تا مرجح را تصویر می کند، آخرش می گوید بعد هی می گوید این که دو تا روایت مرجحاتشان مساوی است یعنی عمر ابن حنظله فرض تساوی مرجحات می کند، آخر امام می فرماید إذا کان ذلک فارجه، ارجه هم آمده با همزه و هاء، فارجه هم آمده، تاخیر، حتی تلقی امامک فإن الوقوع عند الشبهات خیرٌ من الاقتحام، دست نگه دار، البته این وقوف عند الشبهات به احتیاط هم می خورد چون اصلاً

روایت معروف احتیاط همین وقوف عند الشبهات است لکن خب به هر حال این روایت را به معنای توقف گرفتند، فارجه حتی تلقی امامک.

خب خواهد آمد بعضی روایات که تخییر است یا توقف است، فقد مرجح در آن فرض نشده، آقایان جمع کردند بین روایت عمر ابن حنظله و آن روایات، نتیجه اگر مرجح بود به مرجحات بر می گردیم، اگر مرجح نبود توقف یا تخییر می شود یا احتیاط، چون این وقوف عند الشبهات مال احتیاط است، ارجئه مثلا فاحتط، احتیاط بکن، شاید مثلا، عرض کنم که این وجه استدلال.

اولا خواهد آمد که انصافا خود من در آن دوره سابق حدیث را قبول کردیم و اشکالاتی که در متن حدیث، در سند حدیث بین کافی و بین تهذیب واقع شده سعی کردیم اشکالات را جواب بدهیم و کذلک آن نسخه محمد ابن علی ابن محبوب را هم قبول کردیم لکن تمام اینها را فیما بعد برای ما محل مناقشه شده، غرض صاف صاف نیست، باید یک تصرفی بشود، یک کاری باید بشود، مثلا گفتند این محمد ابن حسین نیست، این محمد ابن حسن صفار است. خیلی معنای بعیدی هم هست، با قطع نظر از بعدش، یا عن محمد ابن الحسین و محمد ابن عیسی، عن نیست، بالاخره باید یک کاریش کرد، ما این طور سند اصلا جای دیگه نداریم کلا، اصلا همچنین سندی کلا نداریم.

آن وقت مشکل کاش سر این قسمت بود، سر این قسمت است که مرحوم شیخ طوسی در باب قضا آن جایی که صدر حدیث را از مرحوم کلینی نقل می کند به جای محمد ابن حسین، از کلینی هم نقل می کند، دارد محمد ابن حسن شمون، خیلی عجیب است، تحیر ما اصلا مال این است، آیا واقعا نسخ کلینی مختلف بوده؟ و این دیگه فرق بین محمد ابن حسن و محمد ابن حسین نیست لذا آمدند گفتند آن محمد ابن حسن شمون هم غلط است، آن بن شمون زیادی است، محمد ابن حسن است و این محمد ابن حسن هم، علی ای حال باید یک کاریش کرد دیگه یعنی صاف در نمی آید، خلاصه اش این صاف نیست، حالا یا علی را تبدیل به واو بکنیم یا یک اسمی را تبدیل بکنیم، آن چه که الان موجود است صاف نیست، بله آن طریقی را که مرحوم شیخ از کتاب نوادر مصنف یا مصنفین محمد ابن علی ابن محبوب می کند آن به حسب ظاهر اشکال دارد لکن آن همان طور که اشاره کردم شبهه اشکال فهرستی دارد، چون کتاب نوادر المصنفین فعلا

بیشتر نظر ما به این است که مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب احادیثی آورده که در کتب جز شاذ است اصلاً، اگر این مطلبی که به ذهن بنده رسیده راست باشد آن سندی که نسبتاً خوب است آن هم مشکل دارد. آن وقت مشکلیش چه می شود؟ چون دارد عن محمد ابن عیسی عن صفوان، مشکل این است که نسخه صفوان مشکل دارد، نسخه شاذی بوده. خود محمد ابن عیسی هم علی ای حال خالی از مشکل نیست، خود محمد ابن عیسی عرض کردیم ما در محمد ابن عیسی، حالا نوشتند کان یقول بالتزید، در کتاب کشی دارد، کان یقول بالتزید، من الان شاید بیش از پنجاه سال است که این عبارت در ذهنم است، خیلی هم روش فکر کردم، پنجاه سال است که هنوز معنایش را نفهمیدم، چون این تزید یعنی چه؟ یعنی مثل زیدی، این که بگوییم زیدی باشد خیلی بعید است، این اصطلاح بکار برده نشده، ایشان یک مبنای کلامی است، بعضی ها نوشتند این در کتب لغت هست که یتزید فی الکلام، فی الحدیث یعنی یکذب، یقول بالتزید معنا ندارد که، یقول بالکذب، هنوز من نفهمیدم واقع مطلب را، احتمال این که زیدی باشد احتمالش هست و به هر حال این باید بررسی بیشتری بشود که این تزید یعنی چه؟

و اشکال ابن الولید این بود که ایشان متأسفانه او ما کان فی محمد ابن عیسی باسناد منقطع، اشکال ایشان اسناد منقطع است. الان هم اگر دقت بکنید مرحوم صدوق از این راه نیامده، شاید اشکال ابن الولید در ذهنش بوده، محمد ابن عیسی عن صفوان، اشکال اوست البته آن اشکال را آقایان به کتاب نوادر الحکمه زدند، ما حالا چون وقتش و جایش این جا نیست توضیحات کافی عرض کردیم که معلوم نیست این مال خصوص نوادر الحکمه باشد، مال نوادر الحکمه است اما به یونس زدند، معلوم نیست مال یونس باشد.

و یکی دیگه از اشکالات جناب مستطاب محمد ابن عیسی آن قصه ی آن ترور را ایشان نقل می کند متأسفانه، حضرت هادی، آن وقت حضرت هادی وصول به ایشان مشکل بود، شیعه حتی در خیابان با اشاره هم نمی توانست، شمشیری برد و گفت نه این شمشیر خوب نیست، ساطور برد، با ساطور گفت بروند طرف را بکشند، متأسفانه راوی این قصه محمد ابن عیسی است.

و یک روایت دیگر راجع به ابی السمهری، همچنین اسم عجیبی است، سمهری خودش ظاهراً یک نوع شمشیر است. علی ای حال این هم گفته که حضرت این گمراه می کند و کار زشت می کند، شیعیان ما را گمراه می کند، آنجا حضرت جواد است، بعد می گویند آقا

چکارش بکنیم؟ حضرت می فرماید علیکم بالاخیال، این خیلی، مثل این که مبارزه با تروریسم است خیلی معنایش سنگین است! نسبت دادن به امام، ما در روایت داریم که به امام معصوم نسبت بدهیم که دستور اختیال بدهد، اختیال در این جا ترور ناگهانی است. البته نوشته که آن دو نفر مترصد بودند، یعنی یک نفر مترصد بود که ابی سمهری و رفیقش را در یک جای خلوتی گیر بیاورد و ترور بکند، آنها هم فهمیدند که اینها می خواهند ترور بکنند خیلی مواظب بودند و نشد، عملاً این ترور واقع نشد. علی ای حال نمی دانم این کان یقول بالتزید یعنی زیدی قیام مسلحانه مثلاً، اصلاً نمی فهمم، خلاصه که هنوز نفهمیدم.

غرض دو تا روایت از ایشان هست که خیلی تصدیقش مشکل است که مثلاً خدمت امام هادی برسد و حضرت بگوید نه با شمشیر نه، ساطور بیاور و بعد با ساطور بزند کله اش را دو شقه بکند. بعد یک کرامتی هم نقل کرده که ساطور از دستش پرت شد و مردم ریختند و این ساطور پیدا نشد و ایشان نجات پیدا کرد، غرض این که این ترور را با یک کرامتی هم گفته.

یکی هم علیکم بالاخیال، خیلی الان مشکل است. نه این که حالا، آن شوخی بود که گفتم مبارزه با تروریسم در زمان ما، آن که معلوم بود شوخی است اما اصولاً ما این را در حیات ائمه نداریم. همچنین چیزی، مخصوصاً این تعبیر علیکم بالاخیال، همچنین تعبیری اصلاً اصولاً ما، مخصوصاً آن قصه فتک که قصه مسلم ابن عقیل و قصه عبیدالله، گفت بردار بگش، گفت در این خانه کسی نیست، تنها نشسته، گفت نه الايمان قيّد الفتک، همان عبارت معروف یعنی در فرهنگ ما عکسش است، علیکم بالاخیال خیلی تعبیر، یاد نمی آید جای دیگری هم آمده باشد، الان در ذهن من این را اگر سرچ بکنید.

یکی از حضار: نبود، من گشتم نبود.

آیت الله مددی: و تصادفاً از امام جواد هم نقل می کند، عجیب این است، ابی جعفر ثانی است، خیلی عجیب است که این تعبیر را از امام جواد نقل می کند، این تزید را دیدید. ما که نفهمیدیم

یکی از حضار: از کشی نقل می کند اما من خود این را ندیدم.

.....

علی ای حال ان شا الله این مطلب را بعد توضیحاتش را عرض خواهیم کرد و انصافا هم اجمالا حق با ابن الولید هست، محمدابن عیسی مشکلاتی دارد و خالی از مشکل نیست اما این که بیایم کلا بگوییم ضعیف، کما این که شیخ در چند جا گفته، بغدادی یونس ضعیف، این که شیخ فرموده آن را هم نمی شود تصدیق کرد، قبول این مطلب اما این دو تا مطلبی را که ایشان در ترور نقل کرده بسیار مطلب عجیبی است و تقریبا هم منحصر به ایشان است و از کس دیگری هم نقل نشده.

یکی از حضار: روایت شماره ۷۳۲، قال سمعت محمد ابن عیسی یقول کان عبدالله ابن میمون یقول بالتزید

آیت الله مددی: آهان، عبدالله ابن میمون است، اشتباه کردم، حواسم پرت بود.

خود محمد ابن عیسی نیست، راست است، عبدالله ابن میمون یقول بالتزید، راست است، من اشتباه کردم، حواسم پرت بود، آن جا این عبارت روشن نیست، من خیال کردم خود محمد ابن عیسی است، نه.

البته عبدالله ابن میمون لا یقول بالتزید، من نمی دانم حالا چرا، چون عبدالله ابن میمون را عرض کردم، حالا جایش هم این جا نیست، اسماعیلی ها خیلی روی او مانور می دهند، زیاد، لکن حق این است که آن شخصیتی که در فرهنگ اسماعیلی به نام عبدالله ابن میمون است یک شخصیت وهمی است، خیالی است، اسم درست کردند برای کارهای حزبی و محرمانه خودشان، قطعا با این عبدالله ابن میمونی که ما داریم هیچ ربطی ندارد، این یک شخصی است اهل مکه، میمون پدرش است، عبدالله پسرش است، روایت نقل کردند، کتابش موجود بوده، در قم هم، اصلا کلا از زمین تا آسمان با هم فرق می کنند.

به هر حال یا این روایت احتیاط باشد یا توقف باشد آیا این مطلب درست است یا نه؟ سوال این است که بعد از فقد مرجح درست است یا نه؟ جواب، ان شا الله چون این روایت در باب مرجحات خواهد آمد توضیح خواهیم داد که اصلا کلا روایت در باب ترجیح نیست، یک شرحی را ان شا الله عرض خواهیم کرد که شواهد سیاقی و حالی که اصلا روایت کلا لفظی، مقالی است که این روایت کلا در ترجیح نیست. به قول آقایان تمیز حجة عن لا حجت است. بحث حجیت است، بحث ترجیح نیست و به ذهن ما اصلا روایت را ما جور دیگری می فهمیم، به ذهن ما این است که وقتی عمر ابن حنظله که اگر همین روایت از عمر ابن حنظله ثابت بشود معلوم می شود مرد

ملایی است، خیلی ملاست، ان شا الله توضیح این را بعد عرض خواهم کرد. حالا کتاب نداشته یا کمتر شرح حالش را نوشتند به هر حال مرد ملایی است، خیلی دقیق مطلب را مطرح می کند. می گوید حدیث شما در کوفه بود، ان شا الله ما توضیح خواهیم دید ما این سوال از حدیث متعارض را از امام باقر نداریم، از امام سجاد نداریم، از امام صادق داریم. وقتی حدیث اهل بیت زیاد می شود، خصوصا چون عرض کردیم که امام صادق از سال ۱۱۴ که منصب امامت را متصدی می شوند یعنی تصدی خارجی تا ۱۲۰، ۱۲۱ که زید قیام می کند یعنی ایام بنی امیه، با قیام زید وضع کوفه به هم می خورد، حالات هیجان و انقلاب و علیه بنی امیه قیام بکنیم، مخصوصا بنی امیه هم برای سرکوب شیعه زید را چهار سال روی آن صلیب و روی آن دار نگه داشت، بعد تا سال ۱۳۲ این یازده سال خیلی کوفه اضطراب دارد، ۱۳۲ بنی عباس می آید، بنی عباس هم اولش سفاه است، سفاه خیلی به داخل کار نداشت، مثل ابومسلم و اینها. بیشتر با بنی امیه، خونخوار و خون ریز، خون ریز به خاطر خون بنی امیه، چهار سال هم ایشان است. بعد منصور می آید، منصور با کسانی که داخل است بیشتر ور می رود، ابومسلم را می کشد، امام صادق را چنان، حتی ابوحنیفه را می گویند چون ابوحنیفه قیام مسلحانه علیه منصور را تایید می کرد.

علی ای حال ببینید خیلی زندگی اجتماعی عجیبی برای حضرت صادق سلام الله علیه است، لذا یک مقدار طبیعتا احتمالا اختلاف روایات است.

حالا به هر حال خدمت امام عرض می کند روایات شما در کوفه مختلف است. خوب دقت بکنید من معتقدم از این که امام می فرماید این کار را بکنید اصولا معنایش این است که امام قبول دارد، خوب دقت بکنید.

امام قبول دارد که روایات ایشان در کوفه مختلف است لذا می گوید آقا جان نگاه بکنید، اگر مطلبی را یک نفر نقل می کند و یک مطلبی را ده نفر، آن ده نفر را بگیر، فإن المجمع علیه لا ریب فیه، آن یک نفر را ول بکند. بعد می آید، خیلی عجیب است، عمر ابن حنظله می گوید آقا گاهی اوقات هر دو مشهورند، پنج تا این را نقل می کنند و پنج تا آن را، ببینید دقت بکنید، خیلی عجیب است، این

هوشیاری ایشان. باز امام نمی فرماید این نیست، یک قاعده نقل می کند مسئله موافقت کتاب و بعد مسئله مخالفت عامه و احتمال تقیه، وارد این بحث ها می شوند.

بعد می آید می گوید این گاهی دو تا روایت است، پنج تا این را نقل کردند و پنج تا آن را نقل کردند، خیلی عجیب است این هوشیاری ایشان و هر دویشان هم با ظاهر کتاب می سازد، یا در عامه بعضی ها به این رای دارند و بعضی ها به آن دارند، ببینید.

امام سلام الله علیه می فرماید نه اشکال ندارد، این کار را بکند. بعد سوال می کند در عامه معیار روایت است، این خیلی دقیق است که گاهی اوقات روایت در صحیح بخاری هم هست لکن عمل نشده، یا معیار آنی است که در جامعه اهل سنت پیاده می کنند، چون تقیه است می گوید معیار آنی است که جامعه است، ما هم امیل حکامهم و قضاتهم، بعد می گوید گاهی اوقات همه اینها با هم مساوی هستند، همه، هم این پنج تاست و هم آن، هم با ظاهر کتاب، این جا امام سلام الله علیه دیگه قاعده عامه نمی دهد، چرا؟ چون امام می خواهد بگوید همچنین چیزی را من نگفتم، این حدیث من نیست، اینها بد فهمیدند، این یک مشکل خصوصی است، ببینید تا حالا امام می خواست با یک قاعده عامه مشکل را حل بکند، مشهور و غیرمشهور، این حجت است و آن حجت نیست. بحث حجت و عدم حجت است، بحث ترجیح نیست، نه این که هر دو حجت اند، بحث ترجیح اصلا مطرح نیست.

پس بنابراین آنی که به ذهن بنده سراپا تقصیر می رسد این بحثش این است که حالا توقف عند الحضور و تخییر، نه هیچ کدام از این بحث ها نیست، این جا مفاد روایت این است که امام می خواهد بگوید همچنین چیزی نیست، این که تو فرض کردی همه از همه جهات مساوی است، پنج تا این و پنج تا آن، هر دو با ظاهر کتاب می خورند، هر دو با حکام و قضات اهل سنت می خورند، این نیست دیگه، این از من نیست، اگر چنین چیزی شده این مال من نیست، اگر چنین چیزی با آن برخورد کردید این را باید خصوصی، إذا فارجه حتی تلقی امامک یعنی این را باید خصوصی سوال بکنی، نه این که حالا توقف منحصر به زمان حضور است، به ذهن من که این طور می آید روایت مبارکه. به هیچ وجه دلالت بر توقف یا تخییر یا احتیاط در این جهت ندارد.

بعد عرض کنم که این روایتی بود، این روایت دوم که در آن توقف است، این همینی است که ایشان از مستدرک نقل کرده، عوالی اللئالی روی مرفوعا، همان مرفوعه زراره معروف. ببینید این جا دارد سألت الباقر علیه السلام، آن جا دارد عمر ابن حنظله عن الصادق، این خرابیش زیاد است. جعلتُ فداک، یأتی عنکم الخبران أو الحدیثان المتعارضان. چند دفعه من تا حالا تذکر دادم در کل اخبار علاجیه ای که ایشان آوردند لفظ تعارض وجود ندارد إلا همین روایت واحد، این هم یکی از شواهدی است که این ساختگی است. یکی از شواهدش هم این است، لفظ الخبران أو الحدیثان المتعارضان فقط به همین جا وجود دارد.

آن وقت امام می گوید خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر، اینها معا مشهوران مرویان ماثورٌ عنک، بعد خذ بقول اعدلهما عندک و اوثقک، این را ندارد آنجا، در آن جا ندارد. یعنی یک چیزهایی در خبر زراره است که در آن جا نیست، این ظاهرا یک نسخه خطی بوده و یک ورقه ای بوده که در آن زراره بوده ایشان برداشته تلفیق کرده، آخه این تلفیق را بعضی ها تا اینجاها هم اجازه می دادند، یک طریق عام به علامه داشته، علامه هم مثلا به شیخ طوسی داشته، یا به کلینی، کلینی هم به زراره، این دو تا را با همدیگر چسبانده و گفته روی زراره.

آخرش دارد که در آخرش، إذا فخذ بما فيه الحائطةً لدینک و اترک مخالف الاحتیاط. خیلی لسان فقہائی است

یکی از حضار: تلفیق سند به اجازه کرده؟

آیت الله مددی: اصلا سند ندارد که تلفیق بکند! اصلا سندی نیست. یک ورقه ای پیدا کرده عن زراره عن الباقر علیه السلام، مثل این که الان شما می روید کتاب کافی را از بازار خریدم، بعد می گوید إني أروي هذا کتاب، یک اجازه عامه از طریق صاحب وسائل به شیخ طوسی، شیخ طوسی هم از کلینی، شما با این اجازه عامه می گوید این کتاب را روایت می کنم، این هم همین کار را کرده، یک ورقه ای در آن بوده، آن وقت گفته علامه که به شیخ طریق دارد، شیخ هم که به زراره طریق دارد یا به کلینی، آن هم طریق صحیح دارد پس بنابراین اسم همان علامه را برده، مرفوعا إلى العلامة إلى زراره، اصلا سندی نداشته که بخواهد این سند را تلفیق با اجازه بکند، یک ورقه ای بوده که برداشته نقل کرده. این البته بنا بر حسن ظن ما به ایشان که خدای نکرده جعل نکرده باشند، اگر جعل کرده

باشند که مطلب کلاً عوض می شود. نه در حد جعل نبوده، فکر می کنم، سادگی چرا. این روایت در ذیلش دارد خذ بحائطه إذا و خذ بما فيه الحائطه لدینک، یک مواردی هم این روایت زراره با روایت عمر ابن حنظله فرق دارد. من عرض کردم بعضی ها آمدند بین این دو تا مقایسه کردند، ارزش ذکر کردن ندارد، آن هم وقت دارد، بعدش در ذیلش این طور دارد و فی رواية أنه عليه السلام قال إذا فارجه حتى تلقى امامك فتسأله، این در ذیل روایت عمر ابن حنظله در عوالی آمده، که ظاهراً هم همان ذیل روایت عمر ابن حنظله است، در زیر روایت زراره آورده است. دیگه هم کتاب و هم آن هم تازه ذیل یک روایت ارزشش کاملاً ساقط است.

از روایاتی چون وقت تمام شده من سریع بخوانم، از روایاتی که در توقف داریم که نقل شده، این جا حدیث شماره ۷ در کتاب کافی، علی ابن ابراهیم عن ابیه عن عثمان ابن عیسی، در همان باب اختلاف حدیث است و الحسن ابن محبوب جمیعاً عن سماعة، ظاهر سندش که خوب است، مشکل ندارد.

قال سألت عن رجل، این جا ابی عبدالله هم دارد، اختلف علیه رجلان من اهل دینه فی امر، این خیلی عجیب است، رجلان من اهل دینه، کلاهما یرویه، احدهما یامر باخذه، اخذ چه؟ به آن امر، و الآخر ینهاه عنه، کیف یصنع؟ قال یرجئه حتی یلقى من یخبره، فهو فی سعة حتی یلقاه. این جور در کتاب کلینی روایت به این متن آمده است.

بعد خود کلینی دارد و فی رواية اخرى ایهما اخذت من باب التسليم، حالا این مرادش رواية اخرى لجناب آقای سماعة یعنی یک روایت دیگر سماعة این طور است، نمی دانیم الان. الان از نظر فنی یک شماره در این کتاب بر این حدیث زده است، فکر می کنم باید دو شماره می زد، آنی که با سند از سماعة است یکی است و فی رواية اخرى را از کلینی مرسل به نحو مرسل.

حالا این مال جناب مستطاب روایت سماعة که به اصطلاح.

در کتاب احتجاج طبرسی این به این کتاب ۳۲، خودش آقای بروجردی مقید بود نسبتاً احادیثی که نزدیک هم هستند پشت سر هم می آورد، این جا ۳۲ آورده، آن ۷ است این ۳۲. روی سماعة قال سألت ابا عبدالله علیه السلام قلت یرد علینا حدیثان واحد یامرنا الاخذ به، خیلی عجیب است و الآخر ینهاه عنه، دقت می کنید؟ این متن هم غریب است و آن متن اول هم غریب است چون آن متن اول این جوری

.....
است. اختلف عليه رجلا من اهل دينه في امرٍ، كلاهما يرويه، احدهما يامر باخذه و الآخر ينهاه عنه، آیا فتوا بوده؟ مراد فتواست؟ نمی فهمیم این چیست.

در این جا در این متن علینا حدیثان واحد یامرنا الاخذ به و الآخر ينهانا عنه، قال لا تأمل بواحدة منهما حتی تلقی صاحبک و تسأله عنک، قال قلت لأبى من أن نعمل باحدهما، قال خذ بما فيه خلاف العامة، کلینی این ذیل را هم نقل نکرده است. آیا حدیث سماعة، اصلا معنای حدیث چیست اصلا غیر از باب ترجیح، تصادفا متن احتجاج به اختلاف حدیث که کلینی آورده بیشتر می خورد لکن حالا نمی دانیم واقعه این حدیث مراد جدیش چیست العلم عندالله، این هم حدیث دیگری در باب توقف.

البته طریق کلینی صحیح است، لکن مفهوم حدیث واضح نیست و ظاهرا از آن مواردی است که می گوید شما در باب تعارض به هیچ کدام عمل نکن تا سوال بکنی، حتی تلقی صاحبک دارد، این هم خیلی عجیب است یعنی آن امام معصوم، تو از امام معصوم سوال بکنی، این به تساقط بیشتر می خورد تا به توقف.

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين